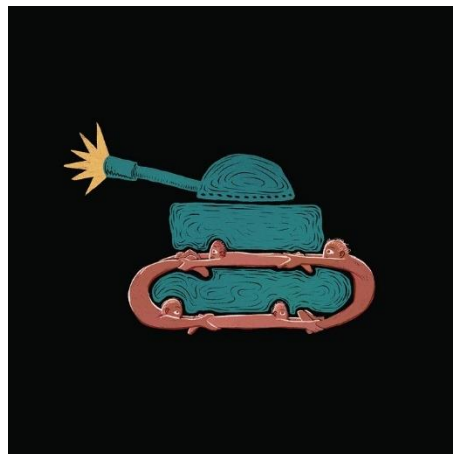


اما در میان شما چنین نباشد.

مرفس ۱۰، ۴۵-۳۵

یعقوب و یوحنا پسران زبیدی نزد او آمدند و گفتند: «استاد، تقاضا داریم آنچه از تو می‌خواهیم، بر ایمان به جای آوری 36»! بدیشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟» 37 گفتند: «عطا فرما که در جلال تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینیم» 38. «عیسی به آنها فرمود: «شما نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از جامی که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، بگیرید؟» 39 گفتند: «آری، می‌توانیم.» عیسی فرمود: «شکی نیست که از جامی که من می‌نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، خواهید گرفت» 40. اما بدانید که نشستن بر جانب راست و چپ من، در اختیار من نیست تا آن را به کسی ببخشم. این جایگاه از آن کسانی است که بر ایشان فراهم شده است.» 41 چون ده شاگرد دیگر از این امر آگاه شدند، بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند 42. عیسی ایشان را فرا خواند و گفت: «شما می‌دانید آنان که حاکمان دیگر قومها شمرده می‌شوند بر ایشان سروری می‌کنند و



بزرگانشان بر ایشان فرمان می‌رانند 43. اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود 44. و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام همه گردد 45. چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بدهد.»

برخی از شما در آینده به یک مصاحبه شغلی خواهید رفت. نمونه سوال در مصاحبه شغلی این است: "به نظر شما: در ۵ سال آینده خودتان را در چه جایگاهی در این شرکت می‌بینید؟" بسیاری از افراد در همین موضوع شکست می‌خورند. زیرا فرد به جای اینکه اهداف شرکت را در اولویت قرار دهد، خود را در اولویت اول قرار می‌دهد و مثلاً ادعا می‌کند: "در ۵ سال دیگر دوست دارم حداقل در این شرکت مدیر معاونت باشم." همین فرد غیر واقعی است و مطمئناً شغلی را در این شرکت پیدا نمی‌کند. در متن خطبه امروز مصاحبه‌ای را نیز پیدا می‌کنیم. دو شاگرد نزد عیسی آمدند و می‌خواستند بدانند در شرکت عیسی چه آینده‌ای خواهند داشت. سوال آنها بسیار انسانی است. آنها مقام ویژه‌ای برای خود می‌خواستند. آنها می‌خواستند بهتر از دیگران باشند. آنها می‌خواستند رتبه بالا را بگیرند و حداقل می‌خواستند در سمت راست عیسی در بهشت بنشینند. همه ما این احساسات را می‌شناسیم. اما شاید احساسی کاملاً متفاوت از بلندهمتی پشت این آرزو باشد. شاید همه ما فقط می‌خواهیم ارزشمند باشیم و دوست داشته شویم. آیا این آرزوی هر انسانی نیست؟ همه ما می‌خواهیم شناخته شویم! ما می‌خواهیم ارزشمند باشیم! ما می‌خواهیم در نظر دیگران محترم باشیم! بنابراین من می‌توانم این شاگردان را به خوبی درک کنم. آنها فقط می‌خواستند مستقیماً از عیسی بدانند چقدر ارزشمند و دوست‌داشتنی هستند. «عطا فرما که در جلال تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینیم.» عیسی، پسر خدا، به این ایده چه واکنشی نشان داده است؟ برای مثال می‌توانست جواب دهد: "خوب است که هدف بالا دارید!... به کار خوب ادامه بدهید!.. شاید بالاخره بتوانید موفق شوید!" یا «این ایده را فراموش کنید! صندلی در سمت راست و چپ من قبلاً گرفته شده است. در اختیار انسان‌های مثل شما بدبختان نیست!» نه، عیسی جوابی مثل آن ابراز نکرد بلکه گفت: «شما نمی‌دانید چه می‌پرسید.» وقتی ادامه می‌داد عیسی بسیار نگران بود و غم عمیقی در چشمانش می‌درخشید، گفت: «آیا می‌توانید از جامی که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، بگیرید؟» به نظر می‌رسد آن دو پسر، زبان عیسی را به خوبی درک کردند. بالاخره در ازای هر پاداشی عمل لازم است. از کار نکردن، هیچ پاداشی حاصل نمی‌شود. آنها این چیزها را خوب می‌دانستند. به همین دلیل پاسخی سریع بیرون آمد: «بله، ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم!» متأسفانه، عیسی واقعاً بایستی آنها را ناامید می‌کرد. زیرا فقط در آن زمان برای هر دویشان معلوم شد که روش پیروی از عیسی کاملاً متفاوت از تصور آنها بود. این دو پسر بایستی یاد می‌گرفتند که آرزوهایشان اشتباه بود. حتی می‌توان گفت که تصور آنها کاملاً برعکس اهداف عیسی بود. عیسی گفت: «اگر می‌خواهی مثل من باشی و درست در کنار من بایستی، باید همین کار را مثل من انجام دهی! آیا می‌توانی کاری را که من باید انجام دهم نیز انجام دهی؟» و عیسی در ادامه توضیح داد که منظور از آن کار چیست. او از فنجانی که باید بنوشد و از تعمیدی که باید با آن تعمید یابد صحبت کرد. هر دو نمادی از رنج و مرگ عیسی بودند. و سؤال عیسی به این صورت بود: "آیا شما هم می‌توانید برای گناهان تمام جهان بمیرید؟" شاگردان بیش از حد اعتماد به نفس داشتند و فکر می‌کردند که می‌توانستند همه این کارها را انجام دهند. اما عیسی آن کار را قبول

نکرد. او می دانست که شاگردان برای خود هدفی بیش از تحمل انسانی قرار داده اند. او می دانست که آنها نمی توانستند آن کار را انجام دهند. او می دانست که آنها حتی نمی توانستند گناه خودشان را پاک کنند. چگونه قرار بود با همه گناه دنیا کنار بیایند؟ و این دقیقاً همان جایی است که سایر شاگردان وارد شدند. آنها هم می خواستند دخالت کنند. و از دو شاگرد دیگر، یعقوب و یوحنا، واقعاً عصبانی شدند. آنها فکر کردند: «به وضوح دو نفر در میان ما وجود دارند که مخفیانه می خواهند مزیت خاصی را به دست آورند. و آن کار را هم بدون خبر دادن به بقیه شاگردان انجام دادند!» در همین لحظه بحث در میان شاگردان بالا گرفت. موضوع آن بحث انسانی بود. در مورد حسادت بود! در مورد ناامنی بود. کدام یکی از ما بهترین است! شاگردی که رتبه بالا داشته باشد، کیست؟ و چه کسی است که باید به عنوان آخرین نفر با بدترین نمرات در آنجا بایستد؟ ما این بحث ها را خیلی خوب می شناسیم. خودتان را در خانواده، محل کار یا در مدرسه چگونه می ببینید؟ آیا شما گوسفند سیاه خانواده هستید؟ آیا همیشه زشت ترین و کم کارترین بوده اید؟ وقتی دیگران همیشه می توانستند همه چیز را بهتر انجام دهند چه احساسی داشتید؟ چنین تجربیاتی آزاردهنده است. جای تعجب نیست که ما انسان ها هر کاری انجام می دهیم تا دیگر آخرین نفر نباشیم. جای تعجب نیست که ما هر کاری انجام می دهیم تا در نهایت به رسمیت شناخته شویم و ارزشمند قلمداد شویم. عیسی به همه اینها نگاه کرد و همین احساس انسانی را پیش کشید. او چیزی اساسی را در مورد ایمان مسیحی توضیح داد. او برای شاگردان مثالی افراطی زد. او دیکتاتورهای ظالم را با آرزوی شاگردان مقایسه کرد. همه می دانند که دیکتاتورهای آن زمان تا به امروز ظالم هستند. آنها چیزی جز قدرت نمی خواهند. و حتی از کشتن بی رحمانه همه مخالفان دریغ ندارند فقط برای اینکه خودشان قدرت بیشتری داشته باشند. و سپس عیسی مستقیماً شاگردان خود را خطاب می کند: «در میان شما چنین نخواهد بود!» عیسی بدین وسیله میل شاگردان را کاملاً آشکار کرد. آنچه در پشت آرزوی آنها نهفته بود چیزی جز میل به قدرت بیشتری نبود. درک انگیزه پشت این میل حتی مهمتر است. وقتی فردی چنین میل شدیدی برای قدرت دارد یا می خواهد بر دیگران حکومت کند، در واقع یک احساس ناامنی عمیق در ذهنش دارد. در پشت این عقیده این احساس است که من به گناه افتاده ام و گم شده ام. در پشت هر انسانی همین فکر وجود دارد که در پیشگاه خدا گم شده ام و شانس ندارم! در پشت آن عقیده این احساس وجود دارد که من بی ارزش هستم! عیسی می فرماید: «و در مورد شما چنین نخواهد بود».

شاگردان عیسی نیازی ندارند که بهتر از دیگران باشند. چون می دانند که مورد محبت خدا هستند! خودت میدونی که مورد قبول خدا هستی! شما می دانید که از قبل فرزندان خدا هستید و بنابراین هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند شما را از عشق خدا جدا کند. بنابراین، تلاش برای بهتر بودن از دیگران کاملاً بیهوده است. عیسی خود را به عنوان نمونه معرفی می کند: با وجود اینکه عیسی پسر خدا بود او نیاز نداشت بر دیگران حکمرانی کند. او این کار را نکرد زیرا مأموریت او کاملاً متفاوت بود. او نیامده بود تا بر دیگران حکومت کند، بلکه آمده بود تا جان خود را فدای دیگران کند. عیسی می توانست درون قلب شاگردان را ببیند. می توانست ببیند مشکل واقعی آنها چیست. او می توانست ببیند که آنها به گناه، به شیطان و به مرگ فروخته شده اند. پای آنها تحت این سلطه ها محکم بسته بود. این قدرت ها بر ما و زندگی ما نیز حاکم است. به همین دلیل است که ما خیلی خودخواه هستیم. دقیقاً به همین دلیل است که ما نسبت به دیگران مشکوک هستیم. دقیقاً به همین دلیل است که ما با خود یا با دیگران در صلح و آرامش نیستیم. و به همین دلیل عیسی آمد. زندگی او برای رهایی شاگردان و همه ما از این قدرت ها بود. عیسی می خواهد ما را از چنین چیزهایی نجات دهد!

همه اینها برای آرزوی من در زندگی چه معنایی دارد؟ نمی دانم ۵ یا ۱۰ سال دیگر چه می شوم. نمی دانم من و ما با چه چالش هایی روبرو خواهیم بود. اما می دانم که عیسی ما را فراخواند تا دیگران را خدمت کنیم. این بدان معنا نیست که ما همیشه باید عقب نشینی کنیم و خودمان را کوچکتر از دیگران کنیم. در خدمت عیسی بودن به معنای تعلق به او است. این بدان معنا نیست که من بهتر، بالاتر یا زیباتر از دیگران هستم. اما این بدان معناست که من رستگار شدم. به همین دلیل من آزادم. من دیگر مال خودم نیستم، مال خدا هستم. و من می توانم این آزادی را به دیگران منتقل کنم. من می توانم زندگی آرامی داشته باشم و راه حل خدا را به دیگران منتقل کنم. آمین